

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیستم، دوره جدید، شماره 6، پیاپی 85، تابستان 1389

سیاست قضایی سلاطین تیموری

فریدون الهیاری^۱، معصومه سمائی دستجردی^۲
وحید عابدین پور^۳

چکیده

از قدیمی‌ترین ایام تاکنون، قضاوت و دادرسی همواره از مسائل مهم جوامع بشری به شمار آمده است. در ایران نیز، در ادوار مختلف چه در دوران پیش از اسلام و چه در دوران اسلامی، امر قضاوت از مهم‌ترین امور حکومتی و از کارکردهای مهم نهاد شاهی محسوب می‌شد؛ به گونه‌ای که سلطان در رأس امور قضایی قرار داشت و قدرت قضایی از جانب وی به قضایان تفویض می‌شد و قضات، نمایان سلطان در این امر مهم به شمار می‌آمدند. به علاوه، فرمان سلطان در کنار تعالیم دینی و عرف از مبانی مهم قضاوت بود. در دوران حاکمیت تیموریان بر این سرزمین نیز همین وضعیت حاکم بود. در این دوره نیز قضاوت از کارکردهای مهم سلاطین بود؛ به گونه‌ای که سلطان، خود به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی در محکمه مظالم به دادخواهی‌ها رسیدگی می‌نمود، عالی‌ترین مقامات قضایی

1. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان s.allahyari@1tr.ui.ac.ir

2. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان masoomeh.samaei@yahoo.com

3. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان Abedinpoorv@yahoo.com

تاریخ دریافت: 1389/3/25، تاریخ تصویب: 1389/7/10

نظیر قاضی القضاة توسط وی منصوب می شدند و حکم و فرمان وی در تعیین، تبدیل و تخفیف مجازات‌ها در سایر محاکم قضایی تأثیرگذار بود. در این دوره، قضاة بر اساس شریعت اسلامی، عرف و فرمان سلاطین به قضاوت می پرداختند. یاسای چنگیزی نیز تا سال 815 ق. از مبانی مهم قضاوت عرفی در این دولت به شمار می آمد، تا اینکه در این سال توسط شاهرخ لغو گردید و این واقعه مهم ترین تحولی بود که در سیاست قضایی سلاطین این دوره رخ داد. از این رو در پژوهش حاضر، نگارنده به روش توصیفی و تحلیلی و با استناد بر منابع کتابخانه‌ای و اسناد موجود، ضمن بررسی مبانی قضایی دوره تیموریان، به بررسی سیاست قضایی چند تن از سلاطین این دوره همچون تیمور، شاهرخ، الغ بیگ، ابوسعید و سلطان حسین بایقرا می پردازد.

واژه‌های کلیدی: تیموریان، قضاوت، سلاطین تیموری، سیاست قضایی.

مقدمه

از زمانی که بشر، به مقتضای طبع مدنی خویش، به زندگی اجتماعی روی آورد و برخورد منافع و منازعات فردی، خانوادگی و قبیله‌ای در صحنه حیات انسان پدیدار شد، موضوع قضاوت و داوری نیز با صورت‌ها و شکل‌های گوناگون به وجود آمد. از آن زمان تا کنون امر قضاوت همواره از امور مهم جوامع بشری محسوب شده است.

در ایران نیز در ادوار مختلف پیش و پس از اسلام، این امر پیوسته از امور مهم حکومتی به شمار می آمده و اهمیت این امر به اندازه‌ای بوده است که خود شاه یا فرمانروا به عنوان بالاترین مقام حکومتی، در رأس امور قضایی قرار داشت و قدرت قضایی از جانب وی به قضاة تفویض می شد. یکی از این دوره‌ها، دوره حاکمیت تیموریان بر بخش‌هایی از این سرزمین است. در این دوره (771-912 ق)، نظیر سایر ادوار قبل از آن در ایران، سلطان در رأس تمام امور مملکت از جمله امور قضایی قرار داشت. او عالی ترین مرجع قضایی در قلمرو تحت سلطه

خویش بود و می توانست مطابق میل و سلیقه خود اوامر قضایی و فرامین حقوقی صادر کند و در مقام قضاوت نیز آزاد و به دور از هر گونه قید و بندی دادرسی کند. به علاوه، فرمان وی در کنار شریعت اسلامی و عرف، از مبانی مهم قضایی این دوره محسوب می شد و اراده و دستورهای سلطان ب در امور قضایی، نظیر سایر امور حکومتی، از هر قاعده و قانونی برتر بود. هر یک از سلاطین تیموری در برخورد با مجرمین و اعمال مجازات علیه آنان و رسیدگی به شکایات و احوال دادخواهان و به طور کلی در زمینه امور قضایی، سیاست و شیوه خاصی را در پیش گرفته بودند که بررسی این سیاست ها در حکومتی که سلطان دارای اختیارات گسترده قضایی بود، اهمیت فراوان داشت؛ وجود این، تا کنون هیچ تحقیق جامعی در این زمینه صورت نگرفته و هیچ کتاب مستقلی در باب این موضوع به نگارش در نیامده است و تنها در برخی از منابعی که به بررسی سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ ایران پرداخته اند و برخی از کتاب هایی که در مورد تاریخ این دوره به نگارش درآمده اند، اشارات بسیار کوتاه و گذرایی به نحوه برخورد برخی از سلاطین این دوره با مجرمین صورت گرفته است. بنابراین در این تحقیق، متناسب با موضوع مورد نظر ابتدا مبانی قضایی این دوره و سپس سیاست قضایی چند تن از سلاطین مطرح این سلسله نظیر تیمور، شاهرخ، الغ بیگ، ابوسعید و سلطان حسین بایقرا بررسی خواهد شد.

سیاست قضایی سلاطین تیموری

قضاوت و دادرسی، از روزگار قدیم که به صورت ساده و ابتدایی و در قالب داوری و قضاوت خصوصی جریان داشته تا امروز که به صورت نظامی پیچیده درآمده، همواره از امور مهم جوامع بشری به شمار آمده است. در ایران چه در دوران پیش از اسلام و چه در دوران اسلامی امر قضاوت از مهم ترین امور حکومتی و از کارکردهای مهم نهاد شاهی محسوب می شد؛ به گونه ای که سلطان در رأس امور قضایی قرار داشت و قدرت قضایی از جانب وی به قاضیان تفویض می شد و قاضیان، نمایان سلطان در این امر مهم به شمار می آمدند.

خواجه نظام الملک طوسی در این باره می نویسد: «قضا پادشاه را می باید کردن به تن خویش... و این قاضیان همه نمایان پادشاه اند...» (نظام الملک طوسی، 1340: 56).

در دوره تیموریان نیز، سلطان به عنوان بالاترین مقام، در رأس تمام امور مملکت از جمله امور قضایی قرار داشت. او عالی‌ترین قاضی و دادرس در کشور محسوب می‌شد که نه تنها خود در محکمه مظالم به قضاوت می‌نشست، بلکه حکم وی در تعیین، تبدیل و تخفیف مجازات‌ها در سایر محاکم قضایی تأثیر می‌گذاشت و عالی‌ترین مقامات قضایی نظیر قاضی القضاة توسط وی منصوب می‌شدند (خوافی، ج 1، 1357: 111، 113، 116).

قضاوت در این دوره نظیر ادوار قبل از آن در ایران، بر قوانین منسجم و یکنواختی مبتنی نبود و شریعت اسلامی، عرف و احکام و فرامین سلاطین از مبانی مهم قضاوت در این دوره محسوب می‌شدند که آشنایی با این مبانی، ما را در شناخت بهتر سیاست قضایی سلاطین این دوره یاری می‌کند. بنابراین پیش از پرداختن به سیاست قضایی سلاطین تیموری، به شرح مختصری درباره هر یک از مبانی ذکر شده می‌پردازیم.

مبانی قضاوت در دوره تیموریان

الف: شریعت اسلامی

از مهم‌ترین منابع دادرسی در جوامع دینی، تعالیم دینی و دستورات مذهبی است و بیشتر مقررات و قواعد حقوق خصوصی، به ویژه حقوق خانواده و احوال شخصی بر گرفته از مذهب است. در ایران نیز در سراسر دوره اسلامی، قضاوت بیشتر بر محور شریعت اسلامی بوده است. این وضعیت در دوران حاکمیت تیموریان نیز ادامه یافت. با توجه به این که تیموریان خاندانی مسلمان بودند و در محیط اسلامی تربیت یافته و بر جامعه‌ای مسلمان فرمان‌روایی می‌کردند، طبیعی بود که یکی از مبانی قضاوت در این دوره شریعت اسلامی باشد. این قوانین در محاکم شرعی و توسط قاضی شرع مورد استفاده و استناد قرار می‌گرفتند. (حسینی تربتی، 1342: 252)

ب: عرف

به موازات قضاوت شرعی در ایران، قضاوت عرفی نیز در طول دوره اسلامی با اقتدار وجود داشته و در هر یک از دولت‌های حاکم مشخصات ویژه خود را داشته است. قضاوت عرفی بیشتر مبتنی

بر دستورات و فرامین قضایی حکام و زمامداران و آداب و رسوم حاکم بوده است. در دوره مغولان یاسای چنگیزی^۱ مبنای قضاوت عرفی قرار گرفت. یاسا، نخستین قانون مدونی بود که رویاروی قوانین اسلامی قرار گرفت. این وضعیت در دوران تیموریان نیز تداوم یافت و یاسا همچنان مبنایی برای قضاوت عرفی به شمار می‌رفت (ناصری داوودی، 1378: 135-136).

در واقع تیمور، مؤسس این سلسله، با توجه به احترامی که برای خاندان چنگیز داشت و از آنجا که می‌خواست حکومت خود را دنباله حکومت چنگیز خان قلمداد کند، علاوه بر قوانین اسلامی، یاسای چنگیزی را نیز در امور کشوری و لشکری اجرا می‌نمود (یار شاطر، 1334: 4). این وضعیت تا سال 815 ق. در این دولت ادامه داشت تا این که در این سال یاسا توسط شاهرخ لغو گردید (نویسی، 1341: 134؛ راوندی، ج 2، 1367: 366).

بدین ترتیب، یاسا در محاکم عرفی تیموریان از رسمیت افتاد و اعتبار پیشین خود را در این محاکم از دست داد. باید توجه داشت که با لغو یاسا، قوانین و سنن مغولی به‌طور کامل کارایی و کاربرد خود را در این دولت از دست ندادند و پس از آن نیز همچنان نشانه‌هایی از حضور آن قوانین در این دولت در حوزه‌هایی نظیر حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی به چشم می‌خورد؛ از جمله قانون تمغا یعنی مالیات بر صنعت و تجارت که در دوران مغولان رواج داشت، در این دوره نیز تداوم یافت (بارتولد، 1336: 213؛ پطروشفسکی، 1366: 60).

حال این سؤال پیش می‌آید که با لغو یاسا قضاوت عرفی چه وضعیتی پیدا کرد؟ پس از لغو یاسا توسط شاهرخ، قواعد و رسوم عرفی ایرانی مجال بیشتری برای ورود به محاکم عرفی تیموریان پیدا کرد. دلایل این ادعا عبارت‌اند از: 1. از دوره شاهرخ به بعد، پیوند تیموریان با فرهنگ و تمدن ایرانی محکم‌تر گردید: در واقع، تیموریان از همان ابتدای هجوم به ایران، چون خود را در برابر قوم متمدن‌تری یافتند به کسب و اقتباس این تمدن پرداختند و در امور حکومتی نیز از ایرانیان مدد

1. قبل از چنگیزخان، مغولان به اقتضای زندگی بدوی، یک سلسله عادات، عقاید و آداب قومی داشتند که به علت آشنا نبودن ایشان به خط و سواد، مدون نیز نبود. چنگیزخان بعضی از آن‌ها را رد و بیشتر آن‌ها را باقی گذاشت و از خود نیز احکام و قواعدی بر آن‌ها افزود و دستور داد تا آن قواعد را به خط اویغوری بنویسند. هر یک از این احکام و قواعد را به مغولی، یاسا و مجموع آن‌ها را یاسا نامه بزرگ می‌خواندند. (جویسی، 1337: 13-19؛ اقبال، 1356: 77، 1/78)

خواستند. با به سلطنت رسیدن شاهرخ و انتخاب هرات به عنوان پایتخت، آمیختگی با فرهنگ ایرانی شدیدتر شد؛ به گونه‌ای که بیشتر شاهان و شاهزادگان تیموری به تدریج خوی ایرانی و مردمی به خود گرفتند و با ایرانیان چنان در آمیختند که دیگر جدایی نپذیرفتند. این آمیختگی شدید با فرهنگ ایرانی و ایرانیان، باعث می‌شد تا آنان از عرف ایرانی نیز تأثیر بپذیرند و قواعد و رسوم عرفی ایرانی نزد آنان مقبول و مورد احترام واقع گردد و بدین ترتیب، عرف ایرانی مجال بیشتری برای ورود به محاکم عرفی تیموریان پیدا کند.

2. تیموریان در امر قضاوت نیز مانند سایر امور حکومتی از ایرانیان مدد خواستند؛ به گونه‌ای که از دوره شاهرخ به بعد، بسیاری از قضات از بین ایرانیان انتخاب شدند (سمرقندی، 1382: 480؛ نوایی، 1363: 26، 42، 142، 201، 390؛ صفی، 1362: 186) و این امر طبیعی به نظر می‌رسد که قاضیان ایرانی در رفع اختلافات و دعاوی عرفی ایرانیان، به قواعد و رسوم عرفی ایرانی استناد ورزند.

3. قوانین و رسوم مغولی که از دوره تیمور در محاکم عرفی تیموریان رواج داشت، نمی‌توانست جوابگوی نیازها و فرهنگ پیشرفته ایرانیان باشد؛ زیرا ایرانیان مردمی یکجانشین و مسلمان بودند، در حالی که مغولان اقوامی بیابانگرد و غیر مسلمان بودند و قوانین و آداب و رسوم آنان نیز متناسب با نوع زندگی و فرهنگ بدوی ایشان بود و هیچ‌گونه تناسبی با فرهنگ و تمدن ایرانی نداشت. شاید یکی از دلایل لغو یا سا توسط شاهرخ نیز همین مسئله بوده است.

ج: فرمان سلطان

در دوره تیموریان، فرمان سلطان از مهم‌ترین مبانی قضاوت به شمار می‌رفت. در این دوره، سلطان در رأس حکومت قرار داشت و به مقتضای حاکمیت‌های مطلقه، بدون هیچ‌گونه حد و مرزی، به‌طور کامل بر جان و مال و همه شئون زندگی مردم مسلط بود و قدرت و اختیارات امرا، وزرا، حکام، قضات و مأموران ولایات در محدوده قدرت سلطان مفهوم می‌یافت. چنانچه سلطان حکمی را صادر می‌کرد آن حکم می‌بایست اجرا می‌شد، حتی اگر در آن حکم ضررهایی متصور بود و کسی نمی‌توانست با فرمان وی مخالفت کند (حسینی تربتی، 1342: 222).

در برخی موارد به فرمان سلطان، قضات نزد او احضار می شدند تا به محاکمه فرد بی گناهی پردازند که از نظر سلطان مجرم شناخته می شد؛ برای مثال به فرمان الغ بیگ، برخی قضات سمرقند به حضور وی رسیدند تا سید عاشق، محتسب سمرقند، را که به اعمال خلاف شرع الغ بیگ و شیخ-الاسلام سمرقند اعتراض کرده بود، محاکمه و تأدیب کنند (خواند میر، ج 4، 1353: 35-36).

این محتسب، از نظر شرعی و عرفی، عمل خلافی را مرتکب نشده بود، بلکه وظیفه خود را که همان امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با اعمال خلاف شرع بود، انجام داده بود. ولی از نظر الغ بیگ او مجرم شناخته شد؛ چون به اعمال خلاف شرع وی و شیخ الاسلام سمرقند اعتراض کرده بود. بنابراین در دوره تیموریان، حکم و اراده سلطان بالاتر از هر قاعده و قانونی بود و فرمان وی که در حکم قانون تلقی می شد، گاه با سایر قوانین حاکم در تعارض بود.

حال که با مبانی قضایی این دوره آشنا شدیم، به بررسی سیاست قضایی چند تن از سلاطین مطرح این دوره می پردازیم. اما پیش از آن چند نکته را باید مدنظر قرار دهیم:

1. پای بندی یا عدم پای بندی سلاطین تیموری به شریعت اسلامی تا حدودی در نحوه قضاوت آنان تأثیرگذار بود؛ به گونه ای که در این دوره، آن دسته از سلاطین که به شریعت اسلامی پای بند بودند، در امر قضاوت و دادرسی و احکام و فرامینی که در این زمینه صادر می نمودند، سعی داشتند تا حد امکان، قوانین شرعی را مدنظر قرار دهند و از آن قوانین تخطی و تجاوز نکنند و به مقتضای آن قوانین، آنچه را درخور حق و انصاف است، به جای آورند. ولی در مقابل، آن دسته از سلاطین تیموری که چندان پای بند قوانین شرعی نبودند، در امر قضاوت و دادرسی نیز توجه چندانی به آن قوانین نداشتند و از صدور احکام مغایر با شریعت اسلامی و تحمیل امیال ظالمانه خود بر مردم روی گردان نبودند. البته باید توجه داشت که سلاطین این دوره، حتی آنان که به شریعت اسلامی پای بند بودند، در امور جزایی کمتر به مقررات شرعی توجه می نمودند و مجازات هایی که به دستور آنان در مورد مجرمین اعمال می شد، با شریعت اسلامی چندان سازگار نبود.

2. همواره از دیر باز، در ایران رعیت داری و داد گستری از مهم ترین وظایف و کارکردهای یک پادشاه به شمار آمده است. اهمیت این مسئله به اندازه ای است که بسیاری از متفکران و اندیشمندان

ایرانی و اسلامی در نوشته‌های خویش بر وظیفه پادشاه در دادگستری و توجه به مردم تأکید ورزیده‌اند و این دو وظیفه را ملازم یکدیگر دانسته‌اند. (نخجوانی، 1964: 1/158؛ نصیرالدین طوسی، 1320: 366؛ غزالی، 1317: 80-81)

این اندیشمندان پیوسته در نوشته‌های خویش به رابطه عدل و رعیت‌داری، لزوم عدالت پادشاه و حاکم و تأثیر عدل در ثبات حکومت و دوام دولت اشاره کرده‌اند. از جمله خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (متولد 638 و متوفی به سال 718 هجری) طیب، مورخ، وزیر و اندیشمند نامی ایران در دوران ایلخانان، به ضرورت عدل پادشاه و رابطه آن با رعیت‌داری تأکید می‌کند و رابطه این معانی را به صورت دایره‌ای نشان می‌دهد و می‌گوید: «پادشاهی حاصل نمی‌شود مگر با لشکر و لشکر را به مال توان جمع آورد و مال از رعیت حاصل می‌گردد و رعیت را نیز به عدل می‌توان نگاه داشت» (رجب زاده، 1355: 106-107).

از این گفته می‌توان دریافت که هر آنچه موجب آبادانی مملکت و اصلاح حال مردم و حصول آمال است به عدل و رعیت‌داری باز می‌گردد و اهتمام در این باب لازمه مملکت‌داری و سبب دوام دولت و حکومت است. حال باید دید مفهوم عدالت چیست و پادشاه عادل و رعیت‌پرور کیست؟

یکی از معانی عدالت، حق‌گزاری؛ یعنی بر پایی حق و دادن حق هر کسی به اوست (مهدوی؛ 1343: 84).

یکی دیگر از معانی عدالت، قرار دادن هر چیزی در جای مناسب و شایسته آن است. (جعفری لنگرودی، 1378: 4/2504)

با توجه به این تعاریف، می‌توان گفت پادشاه عادل و رعیت‌پرور کسی است که همان‌گونه که برای خود حق و حقوقی قائل است (اطاعت رعایا از وی و پرداخت مالیات توسط آنها) برای رعایا نیز حق و حقوقی قائل باشد (تأمین امنیت، آسایش و رفاه برای آنان)، حقوق مردم را حفظ نماید و از اشاعه ظلم بپرهیزد، دست زورمندان و ظالمین را از جان و مال ضعفا و مظلومین کوتاه گرداند، بر رعایا به اندازه قدرت و توانایی‌شان تکلیف مقرر نماید، مرتبه هر کسی را به اندازه استحقاق و استعدادش معین سازد و به‌طور کلی رعایا را در پناه حمایت خویش گیرد و در بهبود

حال ایشان بکوشد. با توجه به مطالب ذکر شده، در بررسی سیاست قضایی سلاطین تیموری باید همواره میزان دادگری و رعیت‌پروری آنان را مدنظر قرار داد.

3. بسیاری از سلاطین تیموری، حتی آن‌ها که در بیشتر مواقع از خشونت و قساوت روی گردان بودند، گاه در برخورد با مجرمین، به ویژه کسانی که سعی در برهم زدن نظم، امنیت و آرامش در جامعه داشتند، با نهایت شدت و خشونت رفتار می‌کردند.

4- نکته دیگری که همواره در بررسی سیاست قضایی سلاطین تیموری باید مورد توجه قرار داد این است که در این دوره، سلطان در رأس سازمان حکومت قرار داشت و سلطنت وی، سلطنت مطلقه بود. بنابراین وی آزاد و بدون هیچ گونه قید و بندی می‌توانست به امر قضاوت پردازد و هیچ کس و هیچ چیز نمی‌توانست برای او در این زمینه محدودیت ایجاد کند. اگر هم گاه برخی از سلاطین این دوره، در امر قضاوت و دادرسی و مجازات مجرمین بر طبق شریعت اسلامی عمل می‌نمودند، به دلیل تمایلات و اعتقادات شخصی خود ایشان بود و کسی نمی‌توانست آنان را ملزم به این کار نماید.

سیاست قضایی تیمور

تیمور، مؤسس سلسله تیموریان در سال 771ق. موفق به تشکیل حکومت تیموریان شد. در حکومتی که وی تأسیس نمود سلطان، عالی‌ترین مقام محسوب می‌شد و در رأس تمام امور مملکت از جمله امور قضایی قرار داشت.

تیمور بیشتر ایام سلطنت خود را در سفرهای جنگی و لشکرکشی به مناطق مختلف سپری می‌کرد. او به هنگام سفرهای جنگی مأمورینی را برای اجرای عدالت همراه خود می‌برد. عده‌ای از قضات، مأمور رسیدگی به امور جنایی بودند، گروهی دیگر مسئول رسیدگی به اختلاس و جلوگیری از حیف و میل شدن وجوه دولتی بودند. عده دیگری از قضات هم به شکایات مردم علیه مأموران دولتی رسیدگی می‌کردند. هر کدام از قضات در چادرهای مخصوص، به قضاوت می‌نشستند و آرای مکتوب خویش را به اطلاع تیمور می‌رساندند و پس از مهر و امضای او به اجرا می‌گذاشتند (کلاویخو، 1366: 291-292).

از آنجا که این قضات قبل از اجرای حکم، آرای خود را به اطلاع تیمور می‌رساندند، حکم و فرمان تیمور می‌توانست در شدت یا کاهش مجازات و یا عفو افراد نقش مهمی ایفا نماید. علاوه بر این، گاهی اوقات در مراسم جشن و سرورهایی که به مناسبت‌های مختلف در سمرقند ترتیب داده می‌شد، به دستور تیمور دارهای بزرگی برای مجازات گناهکاران و مجرمین بر پا می‌گردید. به دستور او، مجرمین را در برابرش حاضر ساخته و پس از محاکمه، آن مجرم را به دار می‌آویختند (همان، 248-249؛ میرخواند، ج 6، 1339: 265).

در برخی موارد، تیمور در راه بازگشت از لشکرکشی‌ها و سفرهای جنگی خود به سمرقند، در بین راه از هر ولایتی که عبور می‌کرد، درباره چگونگی عملکرد و رفتار داروغه‌ها و حکام آن ولایت تفتیش و تفحص می‌کرد و در صورت آگاهی از تخطی آن‌ها از احکام و دستورها، آنان را مجازات نموده، از کار برکنار می‌کرد و گاهی اوقات دستور قتل آن‌ها را صادر می‌نمود (واله اصفهانی، 1379: 224؛ میرخواند، ج 6، 1339: 264؛ یزدی، ج 1، 1336: 565).

آشکار است که در این گونه موارد، دادگاه یا محکمه‌ای بر پا نمی‌شد و محاکمه‌ای به وسیله قاضی صورت نمی‌گرفت، بلکه به محض صدور فرمان و حکم سلطان، مجرم دستگیر می‌شد و حکم در مورد او اجرا می‌شد. بدین منظور، افرادی به نام یاساقیان در بین سپاهیان تیمور وجود داشتند که به محض صدور فرمانی از جانب سلطان، آن را بی‌درنگ اجرا می‌کردند (مرعشی، 1345: 233).

در این دوره، مأمورینی که مسئول دستگیری فردی به دلیل سرپیچی از فرامین شاه بودند، رفتاری بسیار بد و خشن داشتند. گاهی اوقات آنان برای پیدا کردن فرد خطاکار، مردم را مورد شکنجه و آزار قرار می‌دادند تا آن فرد را پیدا کنند. هنگامی که مردم آبادی‌های سر راه از آمدن آن مأمورین آگاه می‌شدند، از آنجا که می‌دانستند آنان چه رفتاری دارند و چگونه افرادی هستند، چنان با سرعت از جلوی آن‌ها می‌گریختند که به قول کلاویخو «گویی ابلیس به دنبال آنان روان است» (کلاویخو، 1366: 195).

قوانین و مقرراتی که تیمور در اداره امور مختلف قلمرو خویش از جمله امور قضایی اعمال می‌نمود معجونی از قواعد فقهی اسلام و مقررات و آیین‌های مغولی بود؛ از یک طرف وی بنا به

دلایل سیاسی همچون کسب قدرت و مشروعیت، سعی داشت خود را مسلمان معتقدی نشان دهد؛ بدین منظور به فقهای اسلامی و مفتیان (صادرکنندگان فتوا) احترام می‌گذاشت و در حل و فصل برخی از قضایا به فتوای آنها عمل می‌نمود. از طرف دیگر، به دلیل احترامی که برای خاندان چنگیزخان قائل بود و از آنجا که می‌خواست حکومت خود را دنباله حکومت وی قلمداد کند، یاسای چنگیزی را نیز از نظر دور نداشته و برخی از قواعد و رسوم مغولی را در قلمرو خود به کار می‌بست؛ برای نمونه، تیمور هنگام لشکرکشی‌ها، گروهی از فقها و مفتیان را همراه خود می‌برد و در مورد برخی از قضایایی که پیش می‌آمد طبق فتوای آنها عمل می‌کرد (میرخواند، 1339: 454، 6/455). علاوه بر این، در دوره او، محاکمی به نام **یارغو**¹ وجود داشتند که از محاکم قضایی دوره مغولان بودند و در آنها بر اساس یاسا به دعوی و شکایات رسیدگی می‌شد. یارغو، در دوره تیمور بیشتر برای رسیدگی به جرائم از قبیل، جرائم نظامی مانند کوتاهی و قصور در جنگ‌ها و جرائم سیاسی نظیر توطئه بر علیه سلطان تشکیل می‌شد (همان، 86؛ یزدی، 1336: 1/137).

در آخر باید به این نکته توجه نمود که بیشتر مورخان عهد تیموری مانند نظام‌الدین شامی، شرف‌الدین علی یزدی و کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، در آثار خود، تیمور را فردی عادل و ظلم‌ستیز معرفی کرده‌اند که در ایام عدالت او مردم در کمال آرامش و امنیت به سر می‌بردند؛ به گونه‌ای که از برکت وجود این امنیت و عدالت هیچ فرد قوی و زورمندی جرئت تجاوز و تعدی به فرد ضعیفی را نداشت (شامی، 1363: 9؛ یزدی، 1336: 2/446؛ سمرقندی، 1372: 143).

خود تیمور هم در **تغزوکات**، از کارهای اصلاحگرانه و خداپسندانه خود، احتراز از ظلم و ستم، دادگستری و برقراری عدالت در نقاط مختلف قلمرو خویش یاد کرده است (حسینی تربتی، 1342: 164، 168، 344). با وجود این اظهارات، در ایام سلطنت وی، کمتر گواهی بر صحت این گفته‌ها می‌توان یافت. در کارنامه سلطنت او، فهرست بی‌شماری از اعمال خشن، قساوت‌ها،

1. یارغو از محاکم قضایی دوره مغولان بود که در نواحی مختلف امپراتوری مغولان از جمله در قلمرو ایلخانان تشکیل می‌شد. در این محکمه به منازعات بین مغولان، جرائم مأموران دولتی به خصوص ایجاد توطئه و فتنه توسط آنها، سوء استفاده‌های مالی و منازعات بین حکام محلی رسیدگی می‌شد (اشپولر، 1365: 381-383؛ لمبتن، 1372: 94-96).

بیرحمی‌ها، قتل و کشتارهای مردم بی‌گناه ثبت شده است، که حتی خود مورخینی که مدعی رعیت‌پروری، ظلم‌ستیزی و عدالت‌گستری تیمور هستند، در توصیف وقایع ایام سلطنت او به این اعمال اشاره کرده‌اند.

اشاره به برخی از این اعمال، قضاوت دربارهٔ میزان عدالت و ظلم‌ستیزی تیمور را آسان می‌کند. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

1. سر بریدن صد هزار تن اسیر هندی در نزدیکی دهلی در سال 801 ق. (یزدی، 1336: 2/72)؛
 2. زنده به گور کردن چهار هزار ارمنی در سال 803 ق. پس از تصرف سیواس (همان، 96؛ ابن عربشاه، 1356: 122)؛
 3. قتل عام هفتاد هزار نفر سکنهٔ بی‌گناه اصفهان در سال 789 ق. (خواند میر، 1353: 3/320)؛
 4. قتل عام نود هزار تن در بغداد در سال 803 ق. (ابن عربشاه، 1356: 171)؛
 5. قتل و غارت و کشتار مردم در دمشق پس از فتح آنجا در سال 803 ق. (همان، 161-162).
- آیا چنین فردی را که دست به این اعمال ظالمانه و خشن زده و به قتل عام مردمان بی‌گناهی اقدام کرده که جرم آن‌ها فقط این بوده که در آن شهرها ساکن بوده و یا برای حفظ و صیانت خود و خانوادهٔ خویش به دفاع پرداخته‌اند، می‌توان عادل خواند؟
- عدالت و حق‌گزاری عبارت است از؛ سعی و کوشش جهت کشف واقع و حقیقت، و رساندن حق به حق‌دار و در راه اجرای عدالت هیچ چیزی را ولو هر قدر کوچک و بی‌اهمیت هم باشد، نمی‌توان فدای امر دیگری ولو هر قدر مهم و با ارزش باشد، نمود (مهدوی، 1343: 84).
- با این تعاریف، آیا فردی همچون تیمور را که در راه رسیدن به اهداف و خواسته‌های خویش به هر اقدامی از جمله انهدام و ویران کردن آبادی‌ها و شهرها، آواره کردن مردم از خانه و کاشانه و وطن خویش و قتل عام و کشتار مردم بی‌گناه، دست می‌زند و با این اقدامات مردم را از حقوق طبیعی خویش، که همان حق حیات است، محروم می‌سازد، می‌توان عادل نامید؟
- به قول ملکم «تیمور اگر چه از بزرگترین سلاطین است و در قابلیت و شجاعت او حرفی نیست، ولی فردی جبار و متکبر و ظالم بود که برای حیات و عافیت جمیع افراد بشر در مقابل ترقی و پیش بردن اهداف و خواسته‌های خود به اندازهٔ پر کاهی ارزش قائل نبود.» (ملکم، 1380: 327).

سیاست قضایی شاهرخ

بیشتر مورخان و نویسندگان معاصر دوره تیموریان و بعد از آن، شاهرخ را پادشاهی عادل و دادگر معرفی کرده‌اند (حافظ ابرو، 1372: 1/5؛ تاج‌السلمانی، 1999: 5؛ سمرقندی، 1382: 377).

برای نمونه مستوفی بافقی عدالت شاهرخ را این گونه به تصویر کشیده است:

شد از انصاف آن شاه سر افراز
به عهدش باز باگنجشک دمساز

به صحرا گرگ و آهو، شیر و نخجیر
به هم آمیخته چون شکر و شیر

عوانی گر نمودی ظلم نیت
طپانچه خوردی از دست رعیت

(مستوفی بافقی، 1342: 1/168)

بنا به گفته این مورخان، او همواره در پی رسیدگی به احوال دادخواهان و مظلومین بود؛ چنانکه در سال 819 ق. به فرمان وی، فرزندش، میرزا بایسنقر، بر مسند دیوان اعلی نشست و به شکایات مظلومین و ستم‌دیدگان رسیدگی نمود (خواند میر، 1355: 347).

شاهرخ در این امر نهایت دقت و جدیت را از خود نشان می‌داد، به گونه‌ای که اگر حتی در بیرون از قلمرو وی، ظلم و اجحافی در حق رعایایش صورت می‌گرفت و آن رعایا برای دادخواهی نزد وی می‌آمدند، او پی‌گیری‌های لازم را در این باره به عمل می‌آورد؛ به عنوان مثال، در سال 843 ق. جمعی از تجار و حاجیان از نواحی اردبیل و گیلان به قصد زیارت، به مکه، نجف و کربلا سفر کردند. در راه بازگشت از آن سفر، در حدود مصر، گروهی از راهزنان، اموال و دارایی ایشان را غارت کردند. آنان برای رسیدگی به آن قضیه، نزد والی مصر رفتند، ولی او به شکایت ایشان رسیدگی نکرد و هیچ‌گونه اقدامی به عمل نیاورد. آنان در مقام دادخواهی به نزد شاهرخ رفته و موضوع را به عرض او رساندند. شاهرخ نامه‌ای به والی مصر نوشت و در آن نامه از والی خواست که گروهی از داروغه‌ها و گماشتگان خود را به سرحدات بفرستد تا دزدان و راهزنان را پیدا کرده، اموال رعایا را از آنان پس بگیرند و به صاحبانش بازگردانند. شاهرخ در نامه به والی مصر گوشزد نمود که در صورت پیدا نشدن دزدان، خود والی و آن دسته از گماشتگانش

که در این قضیه از خود کوتاهی و اهمال نشان داده‌اند، باید معادل اموال و وجوهات غارت شده رعایا را به آن‌ها پردازند (نویسی، 1341: 146-149).

شاهرخ کمتر بر اثر کینه شخصی یا خشم آنی مرتکب عمل دور از انصافی می‌شد و بیشتر سعی داشت در هر مورد به مقتضای ملایمت و عطوفت ذاتی و اعتقاد راسخ به گفتار پیامبر (ص)، آنچه را در خور عدل و انصاف است به جای آورد (یار شاطر، 1334: 47).

سیاستی که گاه شاهرخ برای مجازات مجرمین در نظر می‌گرفت، نشان از این ملایمت و عطوفت او بود؛ برای نمونه، در سال 819 ق. که شاهرخ از شیراز و کرمان به هرات باز می‌گشت، خبر مخالفت امیرک احمد^۱ و امیر ایلنگیر^۲ را شنید. مجازاتی که شاهرخ برای آن دو نفر تعیین کرد، نمونه روشنی از حلم، نرمی و عطوفت اوست. او دستور داد تا امیرک احمد به کعبه رود و امیر ایلنگیر سفر دریا کند (حافظ ابرو، ج 2، 1372: 627؛ خواند میر، 1353: 3/596).

البته نباید تصور کرد که شاهرخ همیشه در برخورد با مجرمین از خود ملایمت و عطوفت نشان می‌داد؛ برعکس، شواهدی در دست است که او در موارد مقتضی، به‌ویژه در برخورد با کسانی که سعی در برهم‌زدن آرامش و امنیت در قلمرو او داشتند، از شدت و خشونت و حتی قساوت روی-گردان نبود؛ مانند کورساختن برادر زاده‌اش، اسکندر میرزا، که در فارس ادعای استقلال کرده بود و سیاست هواداران محمدبن بایسنقر در اصفهان. (سمرقندی، 1382: 371، 339؛ Cambridge, 1993: 103, vol 6,)

شاهرخ نه تنها بیشتر سعی داشت تا آنچه را درخور عدل و انصاف است به جای آورد، بلکه حکام، والیان و کارگزاران خود را نیز پیوسته به رسیدگی به احوال رعایا و دادخواهان و رعایت عدالت توصیه می‌نمود. از جمله زمانی که او، حکومت سمرقند را به پسرش الغ‌بیگ داد، به او

1. وی فرزند عمر شیخ میرزا و نوه تیمور بود. او در سال 812 ق. از جانب شاهرخ به حکومت اوزجند گماشته شد. تاریخ وفات او مشخص نیست. جسد وی در مدرسه سلطان حسین در مصلی هرات مدفون است. (زاماور، 1356: 402)

2. وی فرزند ابوبکر میرزا و نوه میرانشاه بود. شاهرخ در سال 818 ق. او را به حکومت ری گماشت (پیشین؛ حافظ ابرو، 1372: 2/979).

گفت: «سلطنت بدون لشکر، لشکر بدون مال، مال بدون رعیت، رعیت بدون سیاست و سیاست بدون عدل پایدار نمی‌ماند.» (حافظ ابرو، 1372: 1/311).

شاهرخ، همچنین در نامه‌ای که به امیرزاده پیر محمدبن عمر شیخ، که بعد از فوت تیمور در شیراز حکومت می‌کرد، نوشت، به او توصیه نمود که با رعایت عدالت، رسیدگی به احوال رعایا و مهربانی با خلق خدا، رضایت خدا را به دست آورد (همان، 46).

شاهرخ مردی متدین و هوادار اسلام بود. او بر خلاف تیمور به قوانین و سنن مغولی وقعی نمی‌نهاد و همانطور که پیش از این ذکر شد در سال 815 ق. یاسا توسط وی لغو گردید. خود شاهرخ در نامه‌ای که به دای مینگ، پادشاه ختا نوشته بر این نکته تأکید نموده است که یارغو و قواعد و سنن چنگیزی در تمامی ممالک تحت تصرف او منسوخ شده و در آن مناطق احکام بر اساس شریعت اسلامی صادر می‌شود (نوایی، 1341: 134).

بنا به اشاره برخی از منابع در دوران او هیچ کس جرئت بر پایی محاکم یارغو را نداشت، مگر به صورت پنهانی (ابن ترکه، 1376: 67). وی در محاکمه مجرمین نیز بیشتر بر طبق فتوای ائمه اسلام و شریعت اسلامی عمل می‌کرد (میرخواند، 1339: 6/648). البته در برخی موارد نیز، محاکمه و مجازات مجرمین بر طبق رأی و نظر خود شاهرخ صورت می‌گرفت. حتی در مواردی، همسر او، گوهرشاد آغا، بر رأی و تصمیم او در مورد مجازات مجرمین تأثیر می‌گذاشت؛ برای نمونه، مهد علیا گوهرشاد آغا، در خلاصی سید فخرالدین وزیر که به جرمی متهم شده بود، در قتل عام جمعی از اکابر اصفهان که از سلطان محمد بن بایسنقر هواداری کرده بودند و در میل کشیدن در چشمان اسکندر بن عمر شیخ که عصیان کرده بود، تأثیر و نفوذ زیادی بر رأی و نظر شاهرخ گذاشت (سمرقندی، 1382: 339، 371).

سیاست قضایی الغ بیگ

آنچه مورد تأیید مورخان می‌باشد، این است که روابط و مناسبات روحانیون و الغ بیگ چندان رضایت‌بخش نبوده است. از نظر روحانیون، الغ بیگ پادشاه داد‌گری نبود. گفته می‌شود در زمان حکمرانی او، اشخاص باشخصیت و شریف از ترس لکه‌دار شدن شرافت و حیثیت اجتماعی خود،

حاضر نبودند شغل قضاوت را بپذیرند و آنان را وادار به قبول این شغل می‌کردند؛ برای مثال، گفته می‌شود شیخ حسام‌الدین، از شیوخ بخارا، در زمان حکمرانی الغ بیگ بر ماوراءالنهر، شغل قضاوت را از ترس وی پذیرفته بود (واعظ کاشفی، 1356: 1/81؛ راوندی، 1367: 4/578).

حتی در مواردی الغ بیگ سعی می‌کرد بر تصمیم قضات در محاکم قضایی تأثیر بگذارد و آنان را وادار نماید تا برخلاف حق و عدالت حکم صادر کنند؛ از جمله حکایت شده است که الغ بیگ به بازرگانان ماوراءالنهر به شرط تنصیف منافع، از خزانه دولتی پول می‌داد. یکی از تجار سرشناس سمرقند که متضرر شده بود و از طرفی سلطان، از پس دادن جواهرات گرانبهایی که از او گرفته بود خودداری می‌نمود، از فرط غصه و اندوه در گذشت. الغ بیگ با بردن شاهدان نادرست به دادگاه قاضی، سعی کرد او را وادار کند تا به حقیقت الغ بیگ حکم کند، ولی قاضی سمرقند، شمس‌الدین محمد مسکین، از این امر خودداری نمود (خواند میر، 1353: 4/37).

الغ بیگ بر خلاف پدرش، شاهرخ، چندان پای‌بند شریعت اسلامی نبود؛ به همین دلیل گاه در امر قضاوت و دادرسی احکامی صادر می‌کرد که با قوانین شرعی سازگار نبود؛ برای مثال، روزی یک سپاهی نزد الغ بیگ رفت و به او گفت، برادرش فوت کرده و از او دو فرزند به جا مانده است و می‌خواهد زن برادرش را به ازدواج خود درآورد تا به مراقبت از برادر زاده‌هایش بپردازد ولی زن برادرش مخالفت می‌کند و می‌خواهد با مرد بزازی ازدواج کند. الغ بیگ، به یساولی دستور داد تا به نزد زن برود و به او بگوید که به دستور سلطان باید به ازدواج برادر شوهر خود درآید. در آن هنگام فردی به نام مولانا ابوالفتح، که مردی متقی بود و الغ بیگ به او اجازه داده بود که هرگاه می‌خواهد به نزد او بیاید و هر سخنی دارد به او بگوید، به الغ بیگ گفت که زنی که عاقل و بالغ است، از لحاظ شرعی اختیار دارد به ازدواج هر کس می‌خواهد درآید و او بر طبق کدام مذهب، زن را تکلیف می‌کند که با مرد بزازی ازدواج نکند؟ پادشاه با شنیدن این سخنان متأثر شد و یساول را از آن کار باز داشت (همان، 35-36).

الغ بیگ مانند پدر بزرگش، تیمور، به قوانین و سنن مغولی احترام می‌گذاشت و حتی پس از لغو یاسا توسط پدرش شاهرخ، همچنان خود را پای‌بند به آن قوانین و سنن نشان می‌داد. به گونه‌ای

که او یکی از افراد خاندان چنگیزی را در سمرقند به خانی منصوب کرد و خود نیز گورکان، لقب گرفت (مورگان، 1373: 131).

گاهی اوقات نیز الغ بیگ سعی می کرد قضا یا و شکایاتی را که افراد برای رسیدگی به نزد وی می آوردند با فراست و تدبیر خود حل کند. برای نمونه، روزی فردی نزد الغ بیگ آمد و به او گفت که او در حالی که اموالی را همراه خود داشت، از سمرقند به بخارا می رفت. چون دو فرسنگ از شهر دور شد، بر لب آبی در سایه درختی نشست. در این هنگام دوستی را در راه دید، او را به نزد خود فرا خواند و با هم طعام تناول کردند. سپس او اموالی را که همراه داشت، به دوست خود سپرد و به او گفت که این امانتی را به خانه او بسپارد. چون از بخارا بازگشت، معلوم شد که دوستش آن امانتی را به خانه او نسپرد؛ بنابراین به نزد دوستش رفته و امانتی را از او طلب نمود، ولی او گفته که هرگز وی را ندیده است. الغ بیگ فرمود که آن مرد را حاضر سازند. از او درباره آن قضیه پرسید، ولی او گفت که هرگز آن مرد و درختی که او می گوید ندیده است و نمی داند آن درخت کجاست. سلطان به مدعی دستور داد که برود و از آن درخت چند برگ برگی بیاورد و آن شخص را که منکر بود نزد خود نگاه داشت و با او به نقل حکایاتی مشغول شد. در اثنای گرمی حکایت، پرسید که آیا آن شخص پیش آن درخت رسیده است؟ آن منکر غافل بود و گفت: «به نظر می رسد هنوز نرسیده باشد». الغ بیگ به خنده درآمد و گفت: «تو نگفته بودی که من آن درخت را ندیده ام و نمی دانم کجاست؟ پس چگونه دانستی که آن شخص نرسیده است؟» بدین ترتیب، با فراست و کاردانی الغ بیگ روشن شد که حق با کیست (راوندی، 1368: 204).

گفتنی است برخی از مورخان دوره تیموریان نظیر میرخواند، خواند میر و دولت شاه سمرقندی، الغ بیگ را پادشاهی عادل و دادگر معرفی کرده اند. حتی برخی از آنان از این هم فراتر رفته و او را در عدالت یگانه عصر خود خوانده اند (میرخواند، 1339: 6/666؛ سمرقندی، 1382: 361). سؤالی که در این جا مطرح می شود، این است که آیا ایستادگی برخی قضات و محاسبین این دوره در برابر خواسته ها و امیال این پادشاه و گریز برخی از قاضیان شایسته و پارسای این دوره از پذیرش شغل قضاوت، بازتاب بی دادگری و بی عدالتی این پادشاه نبوده است؟

سیاست قضایی سلطان ابوسعید

بیشتر مورخین دوره تیموریان، سلطان ابوسعید را پادشاهی عادل و دادگر معرفی کرده‌اند که همواره به زیردستان و مظلومین رسیدگی می‌کرد (زمجی اسفزاری، 1339: 2/224؛ سمرقندی، 1382: 479؛ خواند میر، 1353: 4/48). حتی برخی مورخین درباره عدالت او گفته‌اند که او خواب روز را بر خود حرام کرده بود تا به احوال دادخواهان و حاجتمندانی که به درگاه او می‌آمدند، رسیدگی نماید (سمرقندی، 1382: 479).

این مطلب اگر چه تا اندازه‌ای اغراق آمیز به نظر می‌رسد، اما نهایت عدالت و دادگری یک پادشاه را نشان می‌دهد. همچنین این مطلب نشان می‌دهد که در این دوره، دادخواهان و حاجتمندان می‌توانستند به حضور سلطان راه یابند و شکایات و حاجات خود را به‌طور مستقیم به گوش او برسانند. گاه نیز سلطان ابوسعید در مجازات مجرمین خشونت و شدت عمل نشان می‌داد؛ برای مثال، در سال 866 ق. به او خبر رسید که خواجه معزالدین وزیر، در غیاب او، در خراسان به بهانه تأمین مخارج لشکر، از مردم مبلغ هنگفتی دریافت کرده و ضرر بسیاری به مردم رسانده است. به دستور سلطان، خواجه معزالدین را دست و پا بسته در دیگ آب جوشان انداختند (میر خواند، 1339: 6/843). همچنین به فرمان او شیخ احمد علی صراف را که رشوه‌های بسیاری از تجار گرفته بود، زنده زنده پوست کردند و سپس او را کشتند (واله اصفهانی، 1379: 620؛ زمجی اسفزاری، 1339: 2/260).

همان‌طور که پیش از این ذکر شد سلطان ابوسعید تحت تأثیر شریعت اسلام بود و عناصر مذهبی در شخصیت او نفوذ بارزی داشتند. این مسئله در امر قضاوت و دادرسی توسط وی نیز تأثیرگذار بود، به گونه‌ای که بنا به گفته برخی از مورخان دوره تیموری، وی در حل و فصل قضایا، هرگز از قوانین شریعت اسلامی تجاوز و تخطی نمی‌نمود (خواند میر، 1353: 4/48) ولی همیشه این گونه نبود، زیرا گاه به دستور سلطان ابوسعید، مجازات‌هایی در مورد مجرمین اعمال می‌شد که چندان با قوانین شرعی سازگاری نداشت؛ مانند دو موردی که پیش از این ذکر شد.

سیاست قضایی سلطان حسین بایقرا

نویسندگان و مورخان معاصر دوره تیموریان و بعد از آن همواره از سلطان حسین بایقرا به عنوان پادشاهی عادل، حامی فقرا و مظلومین و دشمن مفسدین و ظالمین یاد کرده‌اند (زمجی اسفزاری، 1339: 2/311؛ سام میرزا، بی تا: 14؛ سمر قندی، 1382: 539).

او روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه هر هفته، قضات و علما را به حضور خود می‌طلبید و در حضور آن‌ها به احوال مظلومین و دادخواهان رسیدگی می‌نمود و در حل و فصل قضایا، فتوای ائمه دین را مدنظر قرار می‌داد (میرخواند، 1339: 7/5).

حکایات و روایات جالبی که در منابع راجع به عدالت سلطان حسین بایقرا آمده است، حاکی از آن است که در نظر او همه افراد در مقابل قانون برابر بودند و اگر خطایی و جنایتی از کسی سر می‌زد، باید بر طبق قانون مجازات می‌شد، حتی اگر این فرد خود سلطان، یا یکی از فرزندان و خویشاوندان او بود؛ برای نمونه، روزی سلطان حسین بایقرا برای زیارت مزار خواجه عبدالله انصاری به گازرگاه رفته بود. پس از زیارت، مولانا کمال الدین شیخ حسین، یکی از محتسبان هرات، را به نزد خود طلبید و به او گفت: «... اگر به نفس من یا برادر من یا فرزندم حدّ شرعی متوجه شود در اجرای آن تأخیر نمی‌باید فرمود.» (خواندمیر، 1353: 4/152؛ نوایی، 1324: 142).

همچنین حکایت شده است که سلطان حسین بایقرا، پسری به نام ابوالمعصوم داشت که در حالت مستی، رعیت‌زاده‌ای را به قتل رسانده بود. قاضی به نزدیکان مقتول اجازه داده بود که به حکم شریعت سه کار انجام دهند: یا قصاص کنند، یا دیه بگیرند، یا قاتل را ببخشند. به فرمان سلطان-حسین، مقدار زیادی زر آوردند و سلطان، آن‌ها را مختار کرد بین این که یا زر را بگیرند، یا پسرش را ببخشند یا او را قصاص کنند. آن‌ها به قصاص اصرار ورزیدند و به دریافت هیچ چیزی راضی نشدند. بنا به دستور سلطان، ابوالمعصوم به پدر مقتول تحویل داده شد. ولی وقتی آن جماعت، ابوالمعصوم را به بیرون بارگاه بردند، صدمه‌ای به او نرساندند و گفتند: «غرض ما این بود که پادشاه خود را در عدل امتحان کنیم» (واصفی، 1350: 163-2/166).

گاهی سلطان حسین به موجب فرامینی، اجرای اعمال خلاف شرعی را که در بین مردم رایج شده بود، ممنوع می کرد و به قضات و داروغه‌های هر منطقه دستور می داد کسانی را که از این فرامین سرپیچی می کنند و همچنان به اعمال خلاف شرع خود ادامه می دهند، دستگیر کرده و تأدیب نمایند؛ برای مثال، سلطان حسین با صدور فرمانی باده‌نوشی را ممنوع کرد و به موجب این فرمان به قاضی و داروغه هر حوزه امر کرد که در اجرای این حکم سعی و تلاش نمایند و باده‌نوشان را تأدیب کنند. با این فرمان حدود صد و سیزده نفر از زمره مقربان سلطان که مباشرین امور مملکت بودند، از شرب مدام توبه کردند (خوافی، 1357: 164-165/1).

سلطان حسین بایقرا مانند سلاطین تیموری در مجازات مجرمین، به ویژه مجرمین سیاسی از شدت و خشونت روی گردان نبود. برای نمونه، به دستور وی یکی از امرای تیموری به نام محمد امین عباسی را گردن زدند؛ زیرا وی به تحریک شاهزاده بدیع الزمان میرزا به عصیان علیه سلطان متهم شده بود (خواند میر، 1353: 4/199).

همان طور که ملاحظه شد، مورخان و نویسندگان معاصر دوره تیموریان برخی سلاطین این دوره مانند شاهرخ، ابوسعید و سلطان حسین بایقرا را به عدالت ستوده‌اند و از آنان به عنوان پادشاهانی عادل و دادگر یاد کرده‌اند. برخی از این نویسندگان در کتب خود تعبیرات زیبایی را در وصف پادشاه عادل آورده‌اند؛ از جمله برخی از آنان، عدالت پادشاه را نشانه وجود حکمت در او دانسته‌اند (جامی، 1367: 45).

برخی دیگر نیز پادشاه عادل را سایه لطف خدا در زمین دانسته‌اند که هر مظلومی به او پناه می‌برد. در واقع، همان گونه که هر کسی که از شدت تابش آفتاب به تنگ آید، برای استراحت به سایه‌ای پناه می‌برد تا خستگی و رنج او برطرف شود، مظلومی نیز که از شدت ظلم و ستم ظالم به تنگ آمده است، به سایه لطف خدا، که همان پادشاه عادل است، پناه می‌برد تا از ظلم و بیاداد ظالمان خلاصی یابد (لمبتن، 1359: 56).

گفتنی است، اگر چه مورخان و نویسندگان معاصر دوره تیموریان برخی سلاطین این دوره را عادل و دادگر خوانده‌اند، اما دقت بیشتر در روایات تاریخی و سیر حوادث این دوره، نسبی بودن عدالت سلاطین تیموری را ثابت می‌کند؛ چرا که در مواردی حکم و رفتار شاه عین عدالت بود،

مانند واکنشی که سلطان حسین بایقرا در برابر مجازات پسر خود نشان داد و بالعکس در مواردی دیگر حکم و رفتار شاه در نقطه مقابل عدالت قرار داشت، مانند خشونت و قساوتی که گاه برخی از سلاطین این دوره در مجازات مجرمین از خود نشان می دادند؛ نظیر مجازاتی که سلطان ابوسعید در مورد خواجه معزالدین وزیر و شیخ احمد علی صراف اعمال نمود.

نتیجه

در دوره تیموریان سلطان در رأس نظام قضایی قرار داشت و از اختیارات گسترده قضایی برخوردار بود، به گونه ای که وی در محکمه مظالم به قضاوت می نشست و شخصاً به احوال دادخواهان رسیدگی می کرد. علاوه بر این، او حق داشت که مطابق میل و سلیقه خود، اوامر قضایی و فرامین حقوقی صادر کند و فرمان وی نیز در تعیین، تبدیل و تخفیف مجازات‌ها در سایر محاکم تأثیرگذار بود. سلطان در مقابل این اختیارات گسترده قضایی، فاقد هر گونه مسئولیتی بود و به طور کامل از تعقیب و محاکمه مصون بود.

سلاطین این دوره بر مبنای شریعت اسلامی، عرف و در بسیاری از موارد بر طبق رأی و نظر خود حکم صادر می کردند و از آنجا که سلاطین تیموری مسلمان بودند، پای بندی و عدم پای بندی آنان به شریعت اسلامی در نحوه قضاوت ایشان مؤثر بود، به گونه ای که آن دسته از سلاطین تیموری که پای بند شریعت بودند و یا خود را به آن پای بند نشان می دادند؛ نظیر شاهرخ، سلطان ابوسعید و سلطان حسین بایقرا، در امر قضاوت و دادرسی نیز سعی داشتند تا حد امکان فتوای علمای اسلام و قوانین اسلامی را مدنظر قرار دهند و از آن‌ها تخطی نکنند، در حالی که برخی دیگر از سلاطین این دوره نظیر الغ بیگ که چندان به شریعت اسلامی پای بند نبودند، در امر قضاوت و دادرسی نیز توجه چندانی به فتوای علمای اسلام و قوانین شرعی نداشتند.

البته باید توجه داشت که سلاطین این دوره، حتی آنان که به شریعت اسلامی پای بند بودند، در امور جزایی کمتر به مقررات شرعی توجه می نمودند و مجازات‌هایی که به دستور آنان در مورد مجرمین اعمال می شد چندان با شریعت اسلامی سازگار نبود.

گفتنی است، اگر چه بیشتر مورخان و نویسندگان دوره تیموریان برخی از سلاطین این دوره را عادل و دادگر خوانده‌اند، دقت بیشتر در روایات تاریخی و سیر حوادث این دوره، نسبی بودن عدالت سلاطین تیموری را ثابت می‌کند؛ چرا که در مواردی حکم و رفتار شاه عین عدالت بود و بالعکس در مواردی دیگر حکم و رفتار وی در نقطه مقابل عدالت قرار داشت؛ مانند خشونت و قساوتی که گاه برخی از آنان در مجازات مجرمین از خود نشان می‌دادند.

منابع

- ابن ترکه الخجندی، ابو محمد صائن‌الدین علی بن محمد. (1376) *المنهاج فی المنطق*. زیر نظر مهدی محقق. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- ابن عربشاه. (1356). *عجایب المقذور فی اخبار تیمور (زندگانی شگفت آور تیمور)*. ترجمه محمد علی نجاتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اشپولر، برتولد. (1365). *تاریخ مغول در ایران*. ترجمه محمود میر آفتاب. چ 2. تهران: علمی و فرهنگی.
- اقبال، عباس. (1356). *تاریخ مفصل ایران (از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت)*. ج 1. چ 4. تهران: امیر کبیر.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ. (1336). *الغریبک و زمان وی*. ترجمه حسین احمدی پور. تبریز: کتاب‌فروشی چهر.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ و یان، کارل؛ اسمیت، جان ماسون. (1366). *تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره مغول*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: اطلاعات.
- تاج‌السلمانی. (1999م) *شمس‌الحسن*، به کوشش اسماعیل اکا. آنکارا.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (1367). *بهارستان*. تصحیح اسماعیل حاکمی. تهران: اطلاعات.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (1378). *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*. ج 4. تهران: گنج دانش.
- جوینی، علاء‌الدین عطا ملک. (1337). *تاریخ جهانگشا*. به کوشش محمد رضانی. ج 1. تهران: کلاله خاور.

- حافظ ابرو. (1372). *زبدة التواریخ*، مقدمه و تصحیح سید کمال حاج سید جوادی. ج 1 و 2. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسینی تربتی، ابوطالب. (1342). *تزوکات تیموری*. تهران: کتابفروشی اسدی.
- خوافی، ابوالقاسم شهاب الدین احمد. (1357). *منشأ الانشاء*، به کوشش رکن الدین همایونفرخ، ج 1. (بی جا): دانشگاه ملی ایران.
- خواند میر. (1353). *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*. زیر نظر محمد دبیرسیاقی، ج 3 و 4، چاپ دوم. تهران: کتابفروشی خیام.
- _____ (1355). *دستورالوزراء*. تصحیح سعید نفیسی. چ 2. تهران: اقبال.
- راوندی، مرتضی. (1367). *تاریخ اجتماعی ایران*، ج 2 و 4. تهران: امیر کبیر.
- _____ (1368). *سیر قانون و دادگستری در ایران*. تهران: چشمه.
- رجب زاده، هاشم. (1355). *آئین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل الله همدانی*. تهران: توس.
- زامبور، ادوارد ریتر. (1356). *نسب نامه خلفا و شهریاران*. ترجمه محمد جواد مشکور. تهران: کتابفروشی خیام.
- زمجی اسفزاری، معین الدین محمد. (1339). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*. تصحیح سید محمد کاظم امام، ج 2. تهران: دانشگاه تهران.
- سمرقندی، دولت شاه، 1382. *تذکره الشعراء*. تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق. (1372). *مطلع السعدین و مجمع البحرین*. چ 2. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- شامی، نظام الدین. (1363). *ظفرنامه*، به کوشش پناهی سمنانی. تهران: بامداد.
- صفوی، سام میرزا. (بی تا). *تذکره تحفه سامی*. تصحیح رکن الدین همایونفرخ. (بی جا): شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- صفی، فخرالدین علی. (1362). *لطائف الطوائف*، تصحیح احمد گلچین معانی. چ 4. تهران: اقبال.
- غزالی طوسی، ابو حامد محمد. (1317). *نصیحه الملوک*. به اهتمام جلال همایی. تهران: کتابخانه طهوری.

کلاویخو، گنزالز. (1366). *سفرنامه کلاویخو*. ترجمه مسعود رجب نیا. چ 2. تهران: علمی و فرهنگی.

لمبتن، آن. (1372). *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نی.

_____ (1359). *نظریه دولت در ایران*. ترجمه چنگیز پهلوان. تهران: کتاب آزاد.

مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین. (1345). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. به کوشش محمد حسین تسبیحی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.

مستوفی بافقی، محمد مفید. (1342). *جامع مفیدی*. به کوشش ایرج افشار. ج 1. تهران: کتابفروشی اسدی.

ملکم، سرجان. (1380). *تاریخ کامل ایران*. ترجمه میرزا اسماعیل حیرت. تهران: افسون.

مورگان، دیوید. (1373). *ایران در قرون وسطی*. ترجمه عباس مخبر. (بی جا): طرح نو.

مهدوی، ابراهیم. (1343). *دادگستری چیست؟ صص 82-84*. مجله کانون و کلا. شماره 91. مرداد و شهریور.

میرخواند. (1339). *روضه الصفا*. ج 6 و 7. تهران: کتابخانه خیام.

ناصری داوودی، عبدالمجید. (1378). *تشیع در خراسان عهد تیموریان*. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.

نخجوانی، محمد بن هندوشاه. (م 1964). *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*. تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.

نصیرالدین طوسی، محمد بن حسن. (1320). *اخلاق ناصری*. تهران: چاپ سنگی.

نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن. (1340). *سیاست نامه*. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نوایی، عبدالحسین. (1341). *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)*. تهران: علمی و فرهنگی.

_____ (1324). *رجال کتاب حبیب السیر (از حمله مغول تا مرگ شاه اسماعیل اول)*.

تهران.

نوابی، میر نظام‌الدین علیشیر. (1363). *تذکره مجالس النفائس*. به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: کتابفروشی منوچهری.

واصفی، زین‌الدین محمود. (1349 و 1350). *بدایع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدروف. ج 2، چ 2. (بی‌جا): بنیاد فرهنگ ایران.

واعظ کاشفی، فخرالدین علی‌بن حسین. (1356). *رشحات عین الحیات*، تصحیح علی اصغر معینیان، ج 1. تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.

واله اصفهانی، محمد یوسف. (1379). *خلد برین*. روضه‌های ششم و هفتم. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: میراث مکتوب.

یارشاطر، احسان. (1334). *شعر فارسی در عهد شاهرخ*. تهران: دانشگاه تهران.

یزدی، شرف‌الدین علی. (1336). *ظفرنامه*. به تصحیح و اهتمام محمد عباسی. ج 1 و 2. تهران: امیرکبیر.

The Cambridge history of Iran. (1993). Edited by Peter Jackson and Laurence Lockhart, Vol 6, second published, New York, Cambridge university press.